یادداشت

نگاهی به فیلم «روزهای نارنجی»

سیمای یک قهرمان خسته

پژمان دادخواه

● «روزهای نارنجی» فیلمی به نویسندگی آرش لاهوتی و جمیله دارالشفایی و کارگردانی آرش لاهوتی است که در سال ۱۳۹۶ تولید شده است. این فیلم که اولین فیلم سینمایی آرش لاهوتی است، روایتگر زن میان‌سالی به نام آبان (هدیه تهرانی) است که به‌عنوان کارگر فصلی برای چیدن مرکبات در شمال کشور استخدام می‌شود. آبان با تمام توان سعی دارد محصولات باغ را در زمان کوتاه به صاحب‌کار تحویل بدهد و در این مسیر با چالش‌ها و دردسرهای زیادی مواجه می‌شود. به عبارتی تمام نیروها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم برای خارج‌کردن او از مسیر و ازیادرآوردن او جمع می‌شوند و او همچنان می‌جنگد و پا پس نمی‌کشد. «آبان» نمادی از یک زن قوی و مستقل است که با ایمان به هدفش، تا آخرین نفس ادامه می‌دهد و در بدترین شرایط ریسک می‌کند. مشابه این داستان، یعنی تلاش خستگی‌ناپذیر زن برای حفظ زندگی، کمابیش در فضای سینمای ایران به شکل‌های گوناگون روایت شده است اما آنچه باعث تمایز این فیلم از سایر آثار این حوزه می‌شود، انتخاب مسیری متفاوت برای روایت و بیان داستان کارگران فصلی زن در شمال کشور است که برای چیدن مرکبات به کار گرفته می‌شوند و با توجه به مستندگونه‌بودن بخش‌هایی از فیلم، مخاطب تا حدودی با شرایط سخت و متفاوت کار آنها آشنا می‌شود. «روزهای نارنجی» بیشتر درباره دنیای زنانی است که هرکدام از آنها رنج‌ها و مشکلاتی دارند و برای یک زندگی آرام و کسب درآمد در تلاش هستند. از شهر دیگر آمده‌اند و در یک مکان مشترک در ازای دستمزد کم کار می‌کنند تا با درآمد اندک امرار معاش کنند. در طول فیلم، ضمن روایت داستان زندگی آبان و مجید (علی مصفا) به‌عنوان داستان اصلی، خرده‌داستان‌هایی درباره زندگی چند زن را در حد اشاره‌ای کوتاه شاهد هستیم که خیلی بسط داده نمی‌شود. اما همین اشارات کوتاه و خرده‌روایت‌ها با اتصال به قصه اصلی فیلم، فضایی را شکل می‌دهد که مبین نقطه اشتراک این زنان برای رسیدن به یک شرایط نسبتا پایداری است که یک سر آن هم به

مسائل مادی وصل است. هرکدام از این آدم‌ها مشکلات و قصه خودشان را دارند و قصه آبان به‌عنوان نمونه‌ای از این جامعه به‌طور نسبتا کامل باز می‌شود. آبان با اینکه پس از چند سال سعی کرده شرایطش را تغییر دهد و زندگی بهتری ایجاد کند اما هنوز مشکلات خاص خودش را دارد و از جنبه‌هایی مثل بقیه زن‌هاست و چهره خسته و فرسوده‌اش، حکایت از رنجی دارد که در این سال‌ها تحمل کرده است. آبان روزگارش را در همین مسیر، یعنی چیدن میوه سپری کرده و اول برای کاظم (مهران احمدی) کار می‌کرده و بعد با مجید ازدواج می‌کند و از همان موقع رابطه آبان و کاظم تیره‌وتار می‌شود و کاظم کینه به دل می‌گیرد و در مسیرش سنگ می‌اندازد. آبان هنگام چیدن میوه به زمین می‌افتد و بچه‌اش سقط می‌شود و حس مادربودن و طبیعتا بخش مهمی از وجودش یعنی مادرانگی از دست می‌رود و در حسرت بچه روزگار سپری می‌کند. به همین دلیل است که نسبت به دختران جوان حس مادری دارد و در برابر زندگی آنها احساس مسئولیت می‌کند و به شکل‌های مختلفی از آنها مراقبت می‌کند. آبان مجبور است برای رسیدن به هدف و تداوم کار سخت‌گیر و جدی باشد و به همین خاطر است که با کارگران برخوردی سخت‌گیرانه دارد، ولی در نهایت مهربانی خودش را دارد. این توصیفات از جمله مسائلی است که به ظرافت در فیلم مطرح شده و تلاش شده تا با تکیه بر این جزئیات ضمن معرفی ویژگی‌ها و احوالات شخصیت‌های اصلی، روابط آدم‌ها تا حدی شرح داده شود؛ چراکه آنچه در این فیلم مهم است همین روابط آدم‌ها و شرایط بغرنجی است که برای آنها ایجاد شده و با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. همچنین ناگفته نماند که تجربیات آرش لاهوتی به‌عنوان مستندساز، در این اثر خودش را نشان داده و به نظر می‌رسد اشارات صورت‌گرفته به فرایند برداشت محصولات، قراردادها، کارگران فصلی، فروش محصولات، فضای بنگاه و... خوب از آب درآمده است. در نهایت می‌توان گفت این فیلم با نگاهی واقع‌گرایانه توانسته ضمن روایت داستان زندگی یک زن و شوهر و ترسیم سیمای یک قهرمان خسته، مصائب و مشکلات زنان را در قالب کارگران فصلی به‌خوبی نشان دهد و با توجه به سوابق و تجربیات کارگردان در حوزه مستند، این بازتاب، پذیرفتنی و موفقیت‌آمیز است.

نگاهی به کارنامه و زندگی هنری «خسرو سینایی»

نمایش تنهایی انسان

خسرو سینایی از روزهایی که در جوانی با شورِ یادگیری و عشق به هنر راهی غرب شد تا سال‌هایی که دیگر چندان مجالی برای بروز هنر خود نداشت، یک افق را دنبال کرد و آن تعهد به هنر و دغدغه‌های اجتماعی خود بود. او با دردی که از نزدیک حس کرده بود، همراه می‌شد و آن را در قالب هنری که در ذات داشت و شیوه‌هایی که آموخته بود؛ چه موسیقی و شعر یا فیلم و فیلم‌نامه به نمایش می‌گذاشت تا صدایی که در دورن خود می‌شنید، جهانی شود.

جوانی و اشتیاق به آموختن

سینایی در سال ۱۳۱۹ در ساری متولد شد. او که فرزند خانواده‌ای تحصیل‌کرده و اهل علم و دانش بود، جوانی خود را با آموختن همراه کرد تا سال‌ها نتیجه این یادگیری دوران جوانی را در آثار خود بازنمایی کند. او برای کسب علم راه سفر پیش گرفت و نخست از ساری به تهران آمد و بعد از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، از دبیرستان البرز دیپلم گرفت. مسیر او برای علم‌آموزی با سفر به اتریش ادامه پیدا کرد؛ او در اروپا با معماری‌های شگفت‌انگیزش، تحصیل در زمینه معماری را انتخاب کرد و بین سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲ در وین معماری خواند؛ اما جاذبه اصلی این شهر یعنی موسیقی او را به ذوق آورد و سینایی درحالی‌که حدود ۲۰ سال داشت، آهنگ‌سازی را در دانشگاه موسیقی و هنرهای نمایشی وین خواند؛ اما خواندن موسیقی و معماری نتوانست جذابیت‌های دیگر دنیای هنر را هم برای او نمودار کرد و پای سینایی را که در دهه ۱۹۶۰ میلادی جوانی خود را در اتریش سپری می‌کرد، به کلاس‌های درس سینما و فیلم‌نامه‌نویسی باز کرد. او تحصیلات خود را در این رشته در همان دانشگاهی که موسیقی می‌خواند، به پایان رساند و با درجه ممتاز فارغ‌التحصیل شد. این جوان ایرانی که غرق در هنر و علم‌آموزی حدود هشت سال از عمر خود را در اروپا سپری کرده بود، با آموخته‌ها و تجربیات خود راهی ایران شد تا آنچه را در دیار غربت کسب کرده، در سرزمین خود در قالب آثار هنری‌اش عرضه کند.

نخستین فعالیت‌های هنری

ازآنجاکه آموخته‌ها و به تبع آن علاقه‌مندی‌های سینایی زمینه‌های مختلفی را دربر می‌گرفت، نمود هنر او در سرفصل‌های گوناگون بود: از انتشار کتاب شعر تا ساخت فیلم کوتاه و همکاری با تلویزیون. سینایی در سال ۱۳۴۲ نخستین کتاب شعر خود را با عنوان «تاول‌های لجن» منتشر کرد و در همان سال‌ها درحالی‌که هنوز سرگرم یادگیری هنر به شکل آکادمیک بود، به‌عنوان نوازنده آکاردئون در ارکستر و به‌صورت انفرادی اجراهایی را روی صحنه می‌برد. بازگشت او به ایران در سال ۱۳۴۶ آغازگر شکل دیگری از کارها و فعالیت‌های او بود. سینایی که دنیای هنری خود را بر پایه علاقه‌هایش در اروپا ساخته بود، وقتی به ایران آمد، نگاهی دغدغه‌مند را در حوزه موضوعات اجتماعی در مستندها و فیلم‌های کوتاهش دنبال کرد. او ساخت مستند بسیار مهم خود «مرثیه گمشده» را سال ۱۳۴۹ آغاز کرد اما مشکلاتی که پیش پای او قرار گرفت، موجب شد کار او در سال ۱۳۶۲ به نتیجه برسد. سینایی که با سختی‌های زندگی لهستانی‌های مهاجر به ایران از نزدیک آشنا شده بود، آن را قابل طرح در یک فیلم مستند دید و چنان نگاه دقیق و موشکافانه‌ای به موضوع داشت که سال‌ها بعد این اثر موجب شد او نشان ویژه کشور لهستان را از سوی رئیس‌جمهور این کشور دریافت کند. او در سال‌های پیش از انقلاب با بخش دولتی سینما و همچنین تلویزیون همکاری کرد و اینها مقطعی بود که او مستندها و فیلم‌های کوتاه متعددی را مقابل دوربین برد.

فیلم‌های بلند

سینایی با آنکه سال‌ها در زمینه فیلم‌سازی تجربه اندوخته بود اما برای ورود به دنیای فیلم‌های بلند سینمایی چندان عجله‌ای از خود نشان نداد. در سال‌هایی که در آستانه ۴۰سالگی قرار گرفته بود، اولین فیلم بلند سینمایی خود را مقابل دوربین برد. «زنده باد...» اولین فیلم سینمایی این کارگردان بیش از آنکه شبیه ساخته‌های دیگر او در سینما باشد یا رنگ‌وبویی از دغدغه‌های او که در دیگر فعالیت‌های هنری‌اش داشته باشد، تحت تأثیر فضای غالب جامعه اواخر دهه ۱۳۵۰ شمسی به نظر می‌رسد. «هیولای درون» دومین فیلم سینایی که خود او هم فیلم‌نامه‌اش را نوشته، با وجود آنکه به‌واسطه پیشینه شخصیت نگاهی به موضوعات سیاسی هم دارد اما بیش از هر چیز روایت تنهایی درونی یک شخصیت است؛ همان وجه سیاه درون که می‌تواند همچون کابوسی نفس را بر انسان تنگ و جنون را فرابخواند. «یار در خانه» اما از همان دل‌گفته‌ها و نوشته‌های سینایی است: فیلمی که از غم غربت و آرزوی یافتن بستگان سخن می‌گوید، به‌دست‌آوردن هویتی که شاید در کشوری دور گم شده و پیچ‌وتاب‌هایی که در جریان قصه پیش‌روی مخاطب قرار می‌گیرد. سینایی در این ساخته خود هم از مواجهه با خود می‌گوید.

سینایی از آن دست فیلم‌سازانی است که نه از نبض جامعه خود دور بوده و نه اعتقاد و زبان خود را به جو و مد حاکم باخته است، همین میانه‌روی و یافتن لحن خویش است که به آثار او اصالت می‌بخشد و یکی از همین ساخته‌های اصیل «در کوچه‌های عشق» است. او که در نوجوانی مهاجرت از شهر محل تولد خود به تهران را تجربه کرده و در ادامه در جوانی مدتی را خارج از کشور خود زیسته، به‌خوبی در «در کوچه‌های عشق» آنچه را بر مهاجران آبادانی در روزهای جنگ گذشته، روایت می‌کند. او قصه را از بازگشت آغاز می‌کند، بازگشت پسر نوجوان آبادانی به سرزمین جنگ‌زده خود و درک اینکه آنچه ترک کرده و رفته بودند، جوهری گران‌قدر است که در جایی دیگر دست‌یافتنی نیست. «عروس آتش» را می‌توان جزء شاخص‌ترین ساخته‌های سینمایی سینایی برشمرد، فیلمی منتقد به سنتی ضدزن در جنوب کشور که بازی و شخصیت حمید فرخ‌نژاد در آن بسیار مورد توجه قرار گرفت. با وجود آنکه فرخ‌نژاد نقش مرد عشیره را بازی می‌کرد اما سینایی با نزدیک‌شدن به این شخصیت زوایای مختلفی از او را به نمایش گذاشت، به خلوت او وارد شد و از رنج او هم گفت، همان‌طورکه در کلیت فیلم سنت ازدواج عشیره‌ای را به کلی نقد کرد و جامعه‌ای را که شاید اصلا با این رسم بیگانه بودند، نسبت به آن آگاه کرد تا شاید فرصتی برای همراهی با زنان عشیره و نجات آنان از این رسم به وجود آید. «مثل یک قصه» دیگر ساخته سینایی است که به مردمان جنوب کشور می‌پردازد و این‌بار آنچه در مرکز توجه این فیلم‌ساز اندیشمند قرار می‌گیرد، رفتار انسانی خارج از خط مقدم جبهه جنگ است. «کوچه پاییز»، «گفت‌وگو با سایه‌ها» و «جزیره رنگین» مستند داستانی‌هایی‌اند که با وجود ساختار داستانی بر پایه مستندات شکل گرفته‌اند. «کوچه پاییز» از گالری هنر جدید می‌گوید و دغدغه‌ای که سینایی در زمینه هنر نقاشی دارد. «گفت‌وگو با سایه‌ها» زمینه آشنایی بیشتر مخاطبان فیلم را با صادق هدایت، نویسنده سرشناس ایرانی، فراهم می‌کند و «جزیره رنگین» زیبایی‌های جزیره بی‌نظیر هرمز را در معرض دید مخاطبان قرار می‌دهد.

فیلم‌های مستند

بخش قابل‌توجهی از کارنامه کاری سینایی را مستندهایی تشکیل می‌دهد که او ساخته است. او درباره مستندها نیز مانند آنچه در فیلم‌های سینمایی‌اش دیده می‌شود، خط سیر و اندیشه نسبتا مشابهی را دنبال کرده است. تصویر رنج انسان‌ها، موضوع مهاجران، دغدغه زنان، نقاشی و هنرمندان بزرگ آن، مستندهای بیوگرافی و مواردی از این دست جزء کارهایی محسوب می‌شوند که در کارنامه مستندسازی سینایی مشاهده می‌شود. همان‌طورکه پیش‌تر اشاره شد، مهم‌ترین مستند او «مرثیه گمشده» است که به مهاجران لهستانی جنگ جهانی دوم می‌پردازد. سینایی را بیشتر به‌عنوان مستندساز می‌شناسند، مستندسازی که شاگردان بسیاری تربیت کرد و بر مستندسازان پس از خود اثر گذاشت؛ اما خود بیشتر ترجیح می‌داد سینماگرش بدانند، فارغ از آنکه برای بیان دغدغه‌هایش از چه مدیایی استفاده می‌کند.

دهه پایانی عمر

خسرو سینایی از آنجا که هنرمندی تک‌وجهی نبود، در سال‌هایی که فرصت و امکان چندانی برای فعالیت او در سینما فراهم نشد، از کار بازنایستاد و نوشتن و کارهای هنری دیگر در کنار آموزش، روح هنر او را زنده نگه داشت. دو مجموعه شعر «ترانه شاپرک‌های سفید» و «اتاق صورتی» از جمله کارهای او در دهه ۹۰ محسوب می‌شوند. او که نمایش انسانیت را در آثارش به شیوه‌های مختلف آزموده بود، به دور از حواشی و در آرامش کارهای خود را با همه سختی‌هایی که برای او وجود داشت از سر می‌گذراند تا ویروس کووید ۱۹ به ریه‌های او رسوخ کرد و نفس را بر این هنرمند صاحب اندیشه تنگ کرد. سینایی از خود مجموعه‌ای از آثار هنری به یادگار گذاشته که نشان می‌دهد نام او از هنر ایران زدودنی نیست.

در چهاردهمین جشنواره «سینماحقیقت» که از ۲۵ آذر تا دوم دی برگزار می‌شود، بخشی به بزرگداشت این هنرمند برجسته اختصاص دارد.

مروری بر کارنامه و آثار «اکبر عالمی»

عمری که به پای یک عشق رفت

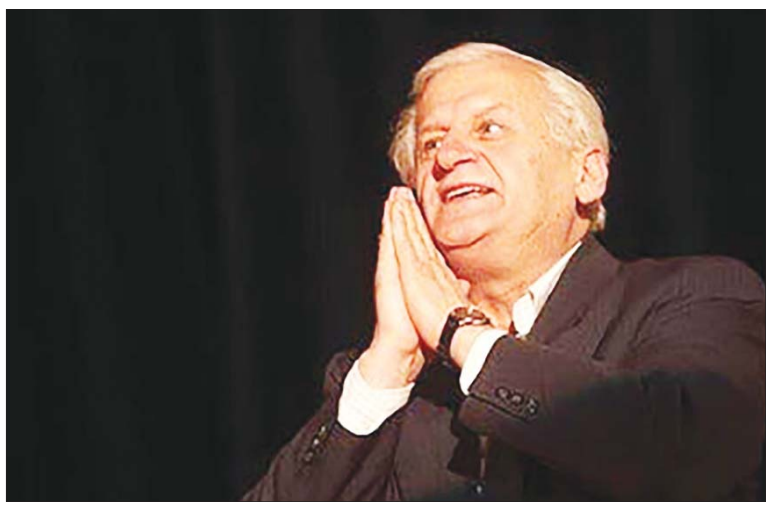

سال‌های عمری که در لابراتوارها گذشت تا تاریخ ایران در عکس‌های قدیمی زنده شود و روزهایی که پشت دوربین مستند سپری شد و هفته‌هایی که با برنامه‌سازی درباره سینما می‌گذشت، بخشی از عمر پربار اکبر عالمی بود.

چهره‌ای دانشگاهی که اجازه نمی‌داد فعالیت‌هایش فقط در یک وجه خلاصه شود و همین موجب شد زمانی که در ۷۵سالگی به دلیل ابتلا به کووید۱۹ جان بسپارد، آثاری بسیار ارزشمند از او به یادگار بماند. کدام دوستدار سینماست که در دهه ۶۰ و ۷۰ تماشاگر تلویزیون بوده و برنامه‌های «هنر هفتم» و «آن روی سکه» را ندیده باشد و بر تأثیرگذاربودن این برنامه‌ها گواه ندهد؟ این فقط بخشی از مجموعه پرثمر کارنامه کاری عالمی است که در ادامه نگاهی به آن صورت می‌گیرد.

آگراندیسمان

اکبر عالمی سال ۱۳۲۴ در اهواز متولد شد. دو سال بعد خانواده او به زادگاه پدر دامغان سفر کردند و آنجا مقیم شدند. عالمی کودکی و نوجوانی را در این شهر سپری کرد تا آنکه در روزهای جوانی راهی تهران شد.

او در دانشکده هنرهای دراماتیک در رشته رادیو و تلویزیون تحصیل کرد. علاقه‌مندی او به سینما موجب شد تا در دانشگاه تربیت مدرس در این رشته مدرک کارشناسی ارشد خود را بگیرد. اما میل او به تحصیل پایان نداشت تا جایی که برای خواندن در رشته سینما راهی انگلستان شد.

دکتر اکبر عالمی با همه دانشی که آموخته بود و تجربیاتش به ایران بازگشت تا این‌بار علاقه‌مندی خود را با اقداماتی همراه کند که سود آن متوجه سینمای ایران و دوستداران سینما شود.

ابراز تمایل عالمی به عکاسی به دوران نوجوانی او بازمی‌گردد. در روزهایی که پدر برای او دوربین کوچکی خریده بود تا او نخستین تجربیات عکاسی خود را پشت سر بگذارد و با ابزار موجود در خانه «آگراندیسمان» بسازد و مواد ظهور را در ظرف‌های آشپزخانه بریزد. این عکاسی‌های آماتوری منجر به شکل‌گیری دید او شد. این علاقه‌مندی فقط مربوط به روزهای نوجوانی نبود و همچنان عکاسی به‌عنوان یکی از رشته‌های هنری که مورد توجهش بود از سوی او دنبال شد. اما او فقط یک عکاس با نگاه منحصربه‌فرد نبود.

او با آموخته‌هایش در زمینه عکاسی در زمینه مدیریت لابراتوار هم نقشی پراهمیت بازی کرد و مدتی ریاست لابراتوار وزارت فرهنگ و آموزش عالی و مسئولیت لابراتوارهای سازمان صداوسیما را بر عهده داشت.

یکی از درخشان‌ترین کشف‌وشهودهای عالمی به‌واسطه تخصصی که در زمینه چاپ و ظهور عکس داشت، مربوط به نخستین تصاویری است که در ایران در دوره مظفرالدین‌شاه ثبت شده بود. او جعبه‌های زنگ‌زده کاخ گلستان را به لابراتوار برد و بعد از مدت‌ها کار روی آن مجموعه‌ای ارزشمند را از تاریخ و هنر ایران به نمایش گذاشت. او حلقه‌هایی را که تا سال‌ها به‌عنوان حلقه‌های مفقوده نخستین فیلم و عکس‌های ایرانی در دوره پادشاه قاجار محسوب می‌شد، احیا کرد. این فقط یکی از کارهای تأثیرگذار عالمی در زمینه زنده‌کردن تاریخ هنر در ایران بود.

برنامه‌سازی برای تلویزیون

چهره‌های تأثیرگذار در میان برنامه‌سازان صداوسیما بسیار انگشت‌شمار هستند و یکی از شاخص‌ترین آنها اکبر عالمی؛ هنرمندی با عالی‌ترین مدارک تحصیلی و مطالعات گسترده که با اتکا به شناخت کامل خود از سینما توانست بستر مناسب برای برنامه‌سازی حرفه‌ای با موضوع سینما فراهم کند.

او نخستین تجربه خود را در زمینه برنامه‌سازی با موضوع سینما در دهه ۶۰ پشت سر گذاشت. «آن روی سکه» که در شبکه یک روی آنتن می‌رفت در قحطی برنامه‌های سرگرم‌کننده دهه ۶۰ تلویزیون یکی از پرطرفدارترین برنامه‌ها بود. عالمی خود مسئولیت اجرا و تهیه آن را برعهده داشت. تجربیات «آن روی سکه» او را به سمت «هنر هفتم» هدایت کرد.

در دهه ۷۰ شمسی به لحاظ فضای موجود در جامعه و نوآوری‌هایی که گاه در تلویزیون صورت می‌گرفت، به‌طورکلی فضای مناسب‌تری برای برنامه‌سازی درباره سینما فراهم بود و عالمی در همین موقعیت توانست در «هنر هفتم» مجموعه‌ای را جمع‌آوری کند که همچنان برای بسیاری خاطره‌ساز است و به شهادت بسیاری زمینه آشنایی آنان را با سینمای جهان فراهم کرد.

یکی از مهم‌ترین نکاتی که موجب می‌شد این برنامه در میان طیف‌های مختلف اجتماعی و سنی محبوبیت داشته باشد، تنوع در انتخاب فیلم‌ها بود و این تنوع از چیزی ناشی نمی‌شد غیر از شناخت عالمی از سینمای جهان و اینکه او می‌دانست بر سر سفره اندیشه و ذائقه مخاطب چه بچیند که هر هفته تماشاگران را مشتاق پای تلویزیون بنشاند.

او برنامه‌سازی در زمینه سینما را با ساخت «سینما ماوراء» و «سینما اقتباس» که نگاه‌های تخصصی‌تری را در سینما دنبال می‌کردند ادامه داد.

مستندسازی

همان‌طور که از علاقه‌مندی عالمی به عکاسی برمی‌آید او رغبت زیادی به مستندنگاری داشت و عمر خود را هم به پای این عشق به پایان برد.

عالمی مستندهای پرتعدادی را مقابل دوربین برد. از جمله موضوعات مورد توجه او در مستندسازی، آثار صنعتی بود. او درباره صنایع چوب، نساجی، پتروشیمی و داروسازی در ایران مستندهایی را تولید کرد.

این آثار او به دوره‌ای بازمی‌گردد که این صنایع در ایران رونق چشمگیری داشتند و شاید نگاهی به تصاویری که این هنرمند ثبت کرده بتواند خاطرات دوران شکوفایی این صنایع را یادآوری کند. او همچنین غیر از مستندهای پرتعدادی که در زمینه صنایع ساخته، دو مستند هم با موضوع خلیج فارس به نام‌های «خلیج فارس» و «خلیج فارس و نواحی نه‌گانه» در دهه ۸۰ ساخته است.

اما مستند نیمه‌کاره او با موضوع کرونا حاصل عشقی است که سال‌ها او را رها نکرد؛ او در ۷۵سالگی چنان پرانرژی بود که خود را وارد بیمارستان محل نگهداری بیماران کرونایی کند تا تصاویری از آنان ثبت کند اما بی‌رحمی ویروس کووید ۱۹ اجازه نداد نه این مستند به سرانجام برسد و نه عمر استاد سینما بیش از این ادامه یابد.

فعالیت‌های دانشگاهی و کتاب‌ها

عالمی به‌واسطه خاستگاه دانشگاهی‌اش همواره در مجامع علمی حضوری پررنگ داشت: از عضویت در فرهنگستان هنر و فرهنگستان و زبان و ادب فارسی تا سال‌ها تدریس در دانشگاه‌های مختلف.

او همچنین در زمینه نگارش و ترجمه کتاب‌هایی که غالبا نگاهی به سینما و هنرهای دیگر داشتند فعال بود که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: «قدرت واژگان» فرهنگ‌نامه‌ای به زبان انگلیسی از انواع واژگان تخصصی هنرهای مختلف اعم از هنرهای تجسمی، سینما، عکاسی، تلویزیون و تئاتر، به همراه شرح و تفسیر آنها، «تمهیدات سینمایی» کتابی در چهار بخش که به جلوه‌های ویژه سینمایی می‌پردازد، «فرهنگ جامع انیمیشن» کتابی درباره اصطلاحات معمول بین انیماتورها و به‌طورکلی درباره تعابیر و اصطلاحات علمی انیمیشن که زیر نظر اکبر عالمی توسط فرناز خوشبخت تألیف شده و ترجمه کتاب «ظهور، در عکاسی و سینما» اثر سی‌آی و آرآی جاکوبسن.

وداع در نیمه تابستان داغ

اکبر عالمی پس از آنکه سال‌ها عمر خود را با دانش‌اندوزی و عرضه آثار هنری‌اش و تعلیم سپری کرد، در روزهایی که دنیا درگیر بیماری کرونا بود، از این ویروس در امان نماند.

آنچه بعد از وداع تلخ در ۲۲ مردادماه ۱۳۹۹ با اکبر عالمی دل دوستدارانش را گرم می‌کند، انبوه کارها و آثاری است که از او به یادگار مانده؛ از عکس‌ها و فیلم‌هایش تا کتاب‌ها و حتی شاگردانش.

گفتنی است در چهاردهمین جشنواره سینماحقیقت که ۲۵ آذرماه تا دوم دی‌ماه برگزار می‌شود، آیین بزرگداشت این سینماگر برگزار می‌شود.

نگاه

نگاهی به فیلم «عصر جمعه»

راز سربه‌مهر

● **یاسمن خلیلی‌فرد:** «عصر جمعه» فیلمی جسورانه برای یک کارگردان فیلم‌اولی به حساب می‌آید؛ فیلمی که به دلیل موضوع حساسش قریب به ۱۵ سال رنگ پرده را به خود ندید. «عصر جمعه» فیلمی است با کمترین مؤلفه‌های روایی که تلاش اضافه‌ای هم برای شاخ و برگ بخشیدن به مسیر اصلی داستانش نمی‌کند و به‌اندازه و بجا جلو می‌رود. ابتدا زندگی روزمره سوگند (رؤیا نونهالی) را با پسرش امید (مهرداد صدیقیان) می‌بینیم و به موازاتش، شاهد جست‌وجوهای بنفشه (هانیه توسلی) هستیم برای یافتن نشانی از سوگند، خواهر گمشده‌اش. این روایت موازی و مرحله‌بندی‌شده به کمک فیلم‌نامه ساده اما شسته‌رفته‌اش در نقطه دیدار دو خواهر یک بار به پایان می‌رسد و پس از طردشدن بنفشه از سوی سوگند مجددا ادامه می‌یابد تا دو خواهر درنهایت با هم به صلح برسند. با اینکه فیلم‌نامه چندان پرملاط نیست و شاخ و برگ اضافه‌ای ندارد درعین‌حال در هیچ مرحله‌ای افت نمی‌کند و تناسب رویدادهایش با ضرباهنگی نسبتا قابل قبول حفظ می‌شود. شاید درام مدام مخاطب را منتظر واقعه‌ای غافلگیرکننده نگه دارد و به عبارتی مسئله اصلی‌اش را کمی دیر طرح کند اما در عوض حجم حوادث و واقعه‌ها از سطح روایت بیرون نمی‌زند و روابط علت و معلولی قصه همسو با فیلم عمل می‌کنند. نگاه مستندگونه مونا زندی‌حقیقی به انسان‌ها و روابطشان در «عصر جمعه» کاملا یادآور فیلم تازه او یعنی «بنفشه آفریقایی» است و این نگاه مستند و انسانی می‌تواند تأثیرپذیرفته از رخشان بنی‌اعتماد باشد که اتفاقا مشاور کارگردان «عصر جمعه» نیز بوده است. حضور شخصیت‌ها در فیلم، حساب‌شده و دقیق است. این حضور درست و حساب‌شده، وام‌گرفته از طرح درست شخصیت‌ها، پردازش متقاعدکننده آنها و تزریق پیچیدگی‌هایی ظریف به آنهاست. فیلم شاید پیرنگ کلاسیک نداشته باشد اما شخصیت‌های آن بخش اعظمی از بار درام را بر دوش می‌کشند. نقش مؤثر امید در تصمیم‌گیری‌های مادر و موقعیت‌هایی که او تجربه می‌کند و همچنین حضور خاله جوان که نقش میانجی را در رابطه مادر و فرزندی سوگند و امید برعهده دارد، به‌درستی در فیلم‌نامه خلق شده‌اند و با بازی خوب و یکدست بازیگران خصوصا رؤیا نونهالی و مهرداد صدیقیان - که نخستین حضور حرفه‌ای‌اش را جلوی دوربین تجربه می‌کند- به یکی از امتیازات اصلی فیلم تبدیل می‌شود. از نکات قابل اعتنا درباره «عصر جمعه» باید به متمرکزبودن

آن اشاره کرد. فیلم در روایت‌پردازی‌اش از این شاخه به آن شاخه نمی‌پرد و در میانه داستان تمرکز و محوریتش را از دست نمی‌دهد. زندی‌حقیقی با وجود فیلم‌اولی‌بودنش به‌شدت در حفظ وحدت موضوعی و ثبات لحن درام موفق عمل کرده است. شاید گاهی ریتم متن کش‌دار به نظر بیاید یا بعضی از موقعیت‌ها چندباری تکرار شوند اما درنهایت فیلم‌ساز فیلم خود را در چارچوب اسلوب‌های ژانری‌اش جلو می‌برد و نوسان بیجایی را در درام ایجاد نمی‌کند. «عصر جمعه» از یک منظر دیگر نیز فیلم شریفی است و آن دغدغه‌مندی اجتماعی‌اش است. نمی‌دانم فیلم تا چه اندازه زیر تیغ تیز سانسور رفته است و چه بخش‌هایی از آن حذف شده‌اند اما فیلم‌ساز می‌دانسته که دارد با یکی از حساس‌ترین موضوعات و داستان‌های اجتماعی کار می‌کند و بااین‌حال جسورانه فیلمش را ساخته و برای اکرانش سال‌ها دندان بر جگر گذاشته است. «عصر جمعه» فیلمی با الگوی قهرمان-ضدقهرمانی کلاسیک هالیوودی نیست اما شخصیت‌هایش را آن‌قدر دقیق و به دور از اغراق ترسیم می‌کند که می‌توانیم در ذهن‌مان هر یک از آنها را به یک قهرمان یا یک ضدقهرمان تبدیل کنیم و با اتفاقات و واقعه‌هایی که بر آنها گذشته است، همسو شویم. فاجعه‌ای که عمر، زندگی و جوانیِ سوگند را تباه کرده است و بزنگاه اخلاقی‌ای که او برای بازگوکردنش تحت فشارِ تعصبات کورکورانه و سنتی خانواده قرار داشته به ظرافت دستمایه نگارش فیلم‌نامه قرار گرفته است و نه‌تنها نباید آن را خط قرمز به‌شمار آورد بلکه برعکس می‌تواند عملا بار آموزشی و تربیتی داشته باشد. فیلم به لحاظ اجرا قابل قبول است و درعین‌حال برخی خام‌دستی‌ها و کم و کاستی‌های مرسوم کارگردانان فیلم‌اولی نیز در آن دیده می‌شود که مسلما قابل اغماض است و «عصر جمعه» با همه کاستی‌هایش نویدبخش ورود یک کارگردان مستعد، خلاق و خوش‌قریحه به جمع فیلم‌سازان سینمای ایران است که البته نتیجه پیشرفت او را در «بنفشه آفریقایی» می‌بینیم. «عصر جمعه» پایان خنثایی دارد؛ به بیانی دیگر اگرچه پایان فیلم باز نیست اما پایان محتومی هم برای آن در نظر گرفته نشده است. این پایان کاملا از جنس فضای مستند و رئالیستی داستان است. فیلمی که به‌شدت واقع‌گراست و در آن خبری از سانتی‌مانتالیسم و بازی‌های پیچیده فرمی، بصری و حتی روایی دیده نمی‌شود.